

## Dr. Bagheri's Online Critical Thinking Courses

### دوره آموزش مهارت تفکر در تلویزیون آینه

#### جلسه بیست و یکم

#### هنر تصمیم گیری ۵

#### The Art of Decision Making 5

#### تصمیم گیری با عدم قطعیت ۲

#### Thinking with uncertainty 2

در جلسه گذشته صحبت در باره تصمیم گیری در حالت عدم قطعیت را شروع کردیم. گفتیم در مدل شش کلاه فکری دی بانو یکی از کلاه ها، کلاه سفید بود که باید برای تصمیم گیری آگاهانه و موفق اطلاعات کافی در اختیار داشته باشیم. وقتی میخواهیم ماشینی بخریم، با کسی ازدواج کنیم، به کشوری مهاجرت کنیم، یا هر تصمیم مهم دیگری، لازمه تصمیم با کیفیت، در اختیار داشتن اطلاعات لازم است.

لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که اطلاعات، طیف وسیعی از داده ها را در بر میگیرد. در اینجا هم اطلاعاتی که خود در ذهن داریم مورد توجه است و هم اطلاعاتی که باید جستجو کنیم. هم آنچه خود می دانیم و هم آنچه باید جمع آوری کنیم.

گاهی افراد بخاطر خودخواهی و یا از سر تنبلی سعی می کنند با تکیه بر اطلاعاتی که در ذهن دارند، تصمیم بگیرند و علاقه ای به جمع آوری اطلاعات از خود نشان نمی دهند. آنها بر اساس اطلاعاتی که در ذهن خود دارند تصمیم های مهمی میگیرند که میتواند اسفبار باشد.

توجه کردیم که در مدل فکری دی بانو، اطلاعات هم شامل آنچه خود بر اساس دانش و تجربه در اختیار داریم میشود و هم چیزهایی که جستجو میکنیم. بنابر این حتی حدس هایی که بر اساس دانش و تجربه خود میزنیم، جزو مقوله اطلاعات قرار میگیرد.

بطور کلی در موارد زیر ما کلاه سفید بر سر داریم؟

وقتی در کتاب یا وبسایت مطلبی را میخوانیم

وقتی از کسی سوال میکنیم

وقتی در کلاس یا هر جای دیگری به سخن کسی گوش میکنیم

اینها همه روش های کسب اطلاعات است و شما در همه این موارد کلاه سفید بر سر دارید.

در جلسه قبل بر این نکته تاکید کردیم که مسئله به این سادگی نیست که صرفاً بگوییم کلاه سفید بر سر میگذاریم و اطلاعات لازم را جمع آوری میکنیم و تصمیم میگیریم. چالشی که در این زمینه وجود دارد این است که همیشه امکان در اختیار داشتن اطلاعات برای ما وجود ندارد. یعنی امکان جمع آوری اطلاعات مورد نیاز بطور صد در صد وجود ندارد.

در زندگی واقعی، بیشتر تصمیم ها در حالت عدم اطمینان باید گرفته شوند. نکته دیگر اینکه سوگیری ها گاهی ما را به حال خود نمی گذارند که با بی طرفی اطلاعات لازم را جلب کنیم. همچنین، باید عنصر شانس را هم در نظر بگیریم که در نتیجه ای که بدست می آید دخالت میکند.

در جلسه گذشته کتاب آنی دوک را معرفی کردیم و گفتیم چگونه تصمیم گیری در زندگی واقعی با بازی پوکر شباهت دارد. شباهت بازی پوکر و زندگی واقعی در این است که در هر دو باید تصمیم هایی بگیریم در شرایطی که اطلاعات صد در صد در اختیار ما نیست. چون در بازی پوکر، بلافاصله نتیجه تصمیم گیری های خود را ملاحظه میکنیم، تمرین خوبی برای تصمیم گیری است. در زندگی واقعی گاهی بخاطر فاصله ای که بین زمان تصمیم گیری و بدست آمدن نتایج وجود دارد، متوجه نمی شویم که کجای تصمیم گیری ما اشکال داشته است.

نکته جالبی که در اینجا وجود دارد این است که ما معمولاً بعد از اینکه رویدادی اتفاق می افتد و نتیجه ای حاصل میشود، شک و تردید های خود را فراموش میکنیم و بخاطر دخالت نوعی سوگیری شناختی، این باور نادرست را پیدا میکنیم که از قبل می دانستیم چه خواهد شد.

در اینجا من از فرصت استفاده میکنم و این سوگیری را معرفی میکنم. **سوگیری گذشته نگر** **Hindsight bias** نوعی سوگیری است که در آن، رویدادها پس از وقوع در ذهن ما قابل پیشبینی تر جلوه میکنند. مثلاً بعد از برگزاری انتخابات فکر میکنید شما میدانستید نتیجه چه خواهد بود.

در پژوهشی که در این زمینه در امریکا انجام شد از دانشجویان یک دانشگاه سوال شد که پیش بینی کنند آیا مجلس سنا به کلارنس توماس برای عضویت در دیوان عالی رای میدهد یا خیر. ۵۸٪ پیش بینی کردند که او در مجلس سنا رای می آورد. بعد از اینکه رای گیری انجام شد و او رای آورد دوباره از دانشجویان در این زمینه سوال شد که چقدر پیش بینی میکردید که او رای بیاورد. این بار ۷۸٪ درصد اعلام کردند که اطمینان داشتند او رای می آورد.

سوگیری گذشته نگر به ما تلقین میکند که ما توانستیم نتایج رویدادی را از قبل، با دقت بالا پیش بینی کنیم، در حالیکه در حقیقت این گونه نیست. این سوگیری ممکن است در ما این باور غلط را شکل دهد که ما توان پیش بینی امور را داریم و این اعتماد به نفس کاذب، میتواند برای ما مخاطرات جدی بدنبال داشته باشد.

متفکر نقاد رویدادها را از آنچه بر اساس شواهد و دلایل قوی موجود است مینگرد. او نیک میداند که همواره عواملی غیر قابل پیش بینی بر شرایط ممکن است تاثیر بگذارد و نقش عوامل پنهان و تاثیر گذار را در نظر میگیرد و با خود میگوید ممکن است بتوانم حدسی بزنم ولی اینکه دقیقاً چه اتفاقی

روی خواهد داد پیشگویی خواهد بود که هیچ کس توان انجام دقیق آنرا ندارد. ادعای پیش گویی، حيله گری است.

پس مراقب این نوع طرز فکر در خود باشیم که میخواهد به ما القا کند "من میدانستم چه خواهد شد".

این درست نیست که بگوییم باید از اول میدانستم به این فرد نباید اطمینان کرد. آیا شما اطلاعات داشتید و در نظر نگرفتید یا چیزی بود که نمی دانستید یا اتفاق هایی افتاد که پیش بینی شان غیر ممکن بود.

در جلسه گذشته با ذکر دو مثال یکی از تعویض بازیکن در بازی فوتبال و دیگری عبور از عرض خیابان بدون استفاده از پل عابر پیاده، یاد آور شدیم که باید در تصمیم گیری نتیجه را از فرایند جدا کنیم تا متوجه شویم کجای کار ما ایراد داشته و باید اصلاح شود. شاید ما بهترین روش تصمیم گیری را بکار گرفتیم ولی دلیل نتیجه نگرفتن عواملی از بیرون بوده است.

نکته دیگری که در تصمیم گیری باید مورد توجه ما باشد، فرایندهای خودکار مغز در تصمیم گیری هستند. سیستم عصبی انسان این امکان را برای او فراهم می آورد تا بصورت تکانشی عمل کند و بدون اینکه پردازش خاصی در لب فرانتال صورت بگیرد این کار انجام شود.

البته در حالت نرمال وقتی محرکی درونی یا خارجی لیمبیک سیستم ما را تحریک میکند، پیامهایی به لب پیشانی ارسال میشود در آنجا یا بر اساس الگوهای موجود بطور ناخودآگاه و خودکار فرایند فکر کردن صورت میگیرد و واکنشی متناسب با سیستم فکری به آن محرک داده میشود و همه اینها در کسری از ثانیه اتفاق می افتد، و یا اینکه ما بطور خودآگاه و ارادی فکر میکنیم و واکنشی از خود نشان میدهیم.

مسئله خودآگاه و ارادی بودن در مقابل ناخودآگاه و غیر ارادی بودن از اهمیت زیادی برخوردار است و ما به نسبتی که بتوانیم فرایندهای ناخودآگاه را با تفکر خودآگاه جایگزین کنیم بر فکر خود تسلط بیشتری پیدا میکنیم و میتوانیم تصمیم های بهتری بگیریم. به این نکته دقت کنید موضوع تبدیل فرایند های ناخودآگاه به خودآگاه مورد توجه یونگ هم بود.

الگوهای فکری را جدی بگیریم. عادت های فکری را دست کم نگیریم. مغز برای واکنش با سرعت بالا طراحی شده است. هر آنچه را که یاد میگیرد، برای آن الگوریتم می سازد یا به زبان ساده تر تبدیل به عادت میکند تا بتواند بطور خودکار آنرا انجام دهد. تفکر هم مثل رانندگی، فراگیری زبان و یا هر مهارت دیگری عمل میکند. ما بر اساس الگوهایی که در طاقچه های ذهن خود جای میدهیم فکر میکنیم و تصمیم میگیریم.

البته گاهی واکنش های دفاعی بطور خودکار فعال میشود که معمولا در همه انسانها یکسان است. مثلا در پارکی نشسته ایم و یک خرس حمله میکند. توجه داشته باشید بسیاری از فعالیت های مغز و سیستم عصبی کاملا غیر ارادی و صد در صد خودکار است. مغز از ما سوال نمی کند چگونه فعالیت

قلب و کلیه ها و مثانه را کنترل کند. الگوریتم های بیولوژیک آن طی میلیون ها سال در مغز نوشته شده است.

فرایند شکل گیری احساس و نحوه واکنش به محرک های احساسی نیز از الگوریتمی خاص تبعیت میکند که آنرا در جلسه ای دیگر توضیح خواهیم داد.

کسانی هستند که بر اساس مشاهده عملکرد مغز میگویند انسان اصلا اراده آزاد ندارد و بطور کلی اراده آزاد را زیر سوال میبرند. این موضوع را نیز جلسه آینده بحث خواهیم کرد.